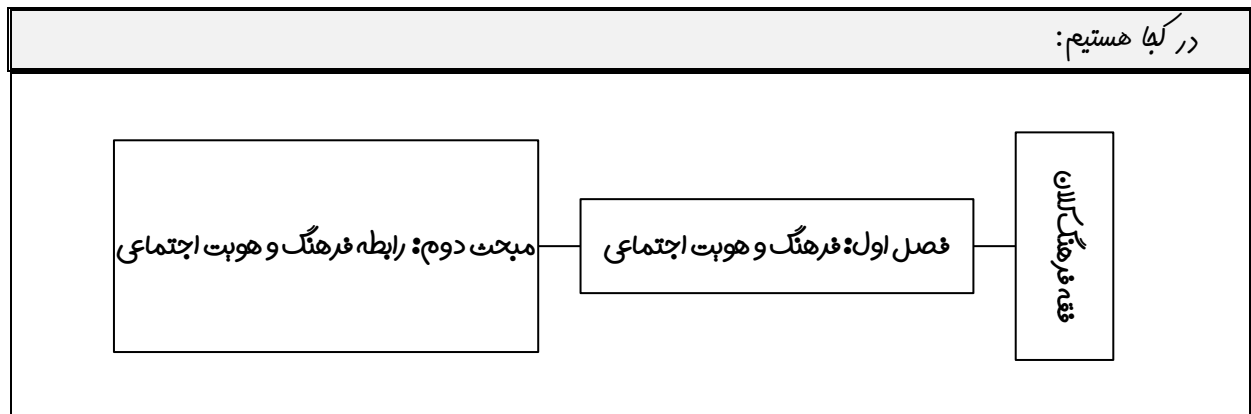


تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه	۹	تاریخ	۱۴۰۳/۰۹/۰۸	مقرر	مرتضی اسدیان لایمی
------	---	-------	------------	------	--------------------

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم؛ بسم الله الرحمن الرحيم، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»



در مباحث گذشته یعنی در مباحث فرهنگ کلان گفتیم در ۴ فصل است که توضیحات آن مفصلاً گذشت.
در فصل اول فرهنگ و هویت اجتماعی بودیم که در ذیل این فصل چند مبحث مطرح کردیم: ۱. حقیقت روند و پیدایش اجتماعی ۲. رهبری و هویت اجتماعی که این مبحث را نیز به پایان رساندیم و گفتیم هویت اجتماعی هر جامعه ای که از یک حاکمیت سیاسی منسجم برخوردار است هویت اجتماعی بر وفق آن شخصیت حاکمیت یا شخصیت دستگاه حاکمیت شکل م یگیرد و دستگاه حاکمیت است که هویت اجتماعی را می سازد زیرا هویت اجتماعی به وسیله رفتارها و کنش های ارادی اجتماعی صورت می گیرد و این کنش های رسمی و اجتماعی در هر جامعه ای بر اساس قانون شکل می گیرد مگر اینکه جامعه ای باشد که قانون بر آن حاکم نباشد.

آن اراده ای که در قانون سران پیدا م یکنند و این قانون در روابط اجتماعی سران پیدا می کند هویت آفرین است و هویت هر جامعه ای بر اساس آن قانون و آن نظام ارزشی که رفتارهای آن اجتماع را شکل می دهد شکل می گیرد و ارزش های اجتماعی را نیز دستگاه حاکمیت است شکل می دهد و تایید می کند که گفتیم شعری است در زبان عرب شعر معروفی است که:

إنما الأمم الأخلاق ما بقیت * فإن هم ذهب أخلاقهم ذهبوا
صلاح أمرک للأخلاق مرجع * فقوم النفس بالأخلاق تستقم
إذا أصیب القوم فی أخلاقهم * فأقم علیهم مأتما وعویلا

مبحث سوم: رابطه فرهنگ و هویت اجتماعی

در گذشته گفتیم که اصولاً فرهنگ هر جامعه ای هویت اجتماعی آن جامعه را می سازد. در آغاز مباحث فقه فرهنگ گفتیم اینکه می گوئیم فرهنگ مقصود ما منظومه پسندها و ناپسندهای مقبول اجتماعی است که بر مبنای آنها جامعه رفتار اجتماعی خود را شکل می دهد؛ در تمام رفتارهای اجتماعی چه در رفتارهای اجتماعی سیاسی باشد یا اقتصادی باشد یا سایر رفتارهای اجتماعی که آنچه می پسندد یا نمی پسندد فرهنگ جامعه را تشکیل می دهد؛ به عنوان مثال بازاری ها در معاملات بازاری خود چه نوع رفتارهایی دارند مثلاً اگر ربا بر آن حاکم باشد می گوئیم این بازار بازاری است که فرهنگ ربوی بر آن حاکم است؛ ما فرهنگ را منظومه پسندها و ناپسندها دانستیم یعنی مجموعه معروف و منکرهای هر جامعه ای؛ سابقاً مطرح نمودیم که بین معرفت و علم این تفاوت وجود دارد که معرفت آن علمی است که شخص آن را می پذیرد و مبنای رفتارش قرار می دهد و نه هر علمی.

منظور از عرف نیز همان فرهنگ است و هر چیزی که به عنوان فرهنگ شناخته نشود، به عرف تبدیل نمی شود. ما فرهنگ را به مجموعه ای از پسندها و ناپسندها تعریف کردیم؛ یعنی منظومه ای از معروف ها و منکرها. اگر بخواهیم با عبارت خودمانی تر بیان کنیم، فرهنگ؛ یعنی مجموعه ای از معروف و منکرهای هر جامعه ای. «ما عرف» به معنای «ما علم» نیست. این را ما گفته ایم که بین معرفت و بین علم این تفاوت وجود دارد که معرفت به معنای علمی است که فرد آن را می پذیرد و مبنای رفتار خود قرار می دهد. نه هر علمی. به عنوان شاهی از این مطلب، می توان گفت که در زبان عرب «عرف الجمیل» غیر از «علم الجمیل» است. «جمیل» یعنی احسانی که به شخصی می کنید.

یک وقت شخص مقابل متوجه می شود که به او احسان می کنید این «علم به احسان» است. اما یک وقت این جمیلی که شما در حق او انجام دادید، اگر آن شخص در مقابل از شما تشکر کرد و احسان شما مقبول آن شخص قرار گرفت به این می گویند «عرف الجمیل».

آن آیه کریمه که در سوره یوسف است که وقتی حضرت یوسف در آن دیدار اولی که با برادرانش داشت در آن سفر اول که فرمود: «وَقَالَ لِفَتْنِهِ اجْعَلُوا بَضْعَتَهُمْ فِي رَحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱، این «لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا» یعنی چه؟ چون حضرت یوسف از آنها خواست که «قَالَ أَتُؤْتُونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَبْنَائِكُمُ أَلا تَرُونَ أَنِّي أُفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۲ بعد می فرماید: «فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَّكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ» گفت در این سفر که برمی گردید خانه پدرتان، در سفر آینده اگر آمدید، برادران را باید با خودتان بیاورید و الا کیلی به شما نمی دهیم. بعد دستور داد به کارگزارانش که این بها و پولی که اینها برای این گندم ها آورده اند، به طور مخفیانه برگردانید و آن را در بارشان جاگذاری کنید. می فرماید که وقتی به کنعان نزد پدرشان

۱. سوره یوسف: ۶۲.

۲. همان: ۵۹.

برگشتند، بار را باز کردند و گفتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبِغِي هَذِهِ بِضَعْتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفُظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلَ يَسِيرٍ»^۱ این عبارت «ما نبغی» مثل این است که ما می‌گوییم «چه از این بهتر»؛ هم گندم به ما داده و هم ثمنش را به ما پس داد. چرا این کار را کرد؟ در آیات قبل می‌فرماید: «وَقَالَ لِفَتَيْنِهِ أَجْعَلُوا بِضَعْتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۲ من دیدم که مترجمین و گاهی مفسرین این گونه ترجمه کرده اند که «شاید اینها متاع خود را بشناسند»، خوب معلوم است که متاع خود را می‌شناسند، مگر ممکن است نشناسند، بالاخره متاع خودشان است. این «يعرفونها» به معنای «شناختن» نیست، بلکه یعنی شکرگزار باشند که برگردند؛ یعنی به ما اعتماد کنند و به شکرانه این کار به سوی ما بازگردند و برادرشان را در سفر بعدی به همراه بیاورند. حکمتش این بود. لذا در ادامه می‌فرماید: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبِغِي هَذِهِ بِضَعْتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفُظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلَ يَسِيرٍ»^۳ یعنی آنها هم همین ترتیب اثر را دادند و به پدر گفتند که برادرمان را بفرست و ما حفظش می‌کنیم، چرا که این رئیس خوبی است که هم به ما گندم داده و هم ثمن ما را پس داده است، چون آدم خوبی است ما به او اعتماد می‌کنیم. معنای «لعلهم يعرفونها» این است؛ نه اینکه تا کالای خود را بشناسند، خوب این معلوم است که کالای خود را می‌شناسند.

وقتی می‌فرماید: «واجعلوا بضاعتهم» دیگر «يعرفونها» به معنای شناخت آن بضاعه نیست. «لعلهم يعرفونها» بر «بضاعتهم» مترتب می‌شود نه بضاعه کسی دیگر. این «لعلهم يعرفونها» یعنی «لعلهم يعرفون الجمیل» که گفتیم در میان عرب این تعبیر رایج است که می‌گویند «عرفان الجمیل»؛

یک پویشی به یاد مرحوم حاج قاسم سلیمانی و حاج ابومهدی راه اندازی شد، زمانی که در خوزستان سیل آمد. این حادثه پس از بحران‌های عراق و تلاش برای از بین بردن داعش توسط حاج قاسم و فرماندهان دیگر بود، اینها وقتی کاروان کمک به مردم خوزستان را راه اندازی کردند، نام آن را «کاروان عرفان الجمیل» گذاشتند که به معنای سپاسگزاری از احسانی بود که به آنها شده بود. عرض کردیم که این اصطلاح در زبان عربی رایج است. کسانی که می‌خواهند با زبان عربی آشنا شوند، باید کاربرد واژگان را به خوبی بشناسند. تفاوت‌های موجود در واژگان متشابه را خوب بشناسد که در این زمینه کتابهایی نوشته شده مثل کتاب «فروق اللغة» ابوهلال عسکری. بعضی الفاظ هستند که با هم تشابه دارند. مثلاً در زبان عربی، واژه‌های «جلس» و «قعد» هر دو به معنای نشستن هستند، اما در اصل عربی، اگر کسی ایستاده باشد، باید بگوییم «اجلس» تا بنشیند و اگر کسی خوابیده باشد، باید بگوییم «أقعد» تا بنشیند. «أقعد» و «اجلس» هر دو به معنای «بنشین» است منتهی بستگی دارد که طرف مقابل چه حالتی دارد، اگر قائم باشد یک واژه و اگر خوابیده باشد یک واژه دیگر به کار می‌رود. «اجلس» برای کسی است که ایستاده است و اگر کسی خوابیده باشد می‌گوییم «قعد من نومه»، نه «جلس من نومه». یا می‌گویند «جاء فجلس»، و نمی‌گویند «جاء وقعد». اینها نکته‌هایی است در زبان عرب. در مورد «عرف» و «علم» هم همینطور است، «عرف» به علمی اشاره دارد که همراه با سپاسگزاری و قدر شناختن است. ما به این مفهوم در زبان فارسی «قدرشناسی» می‌گوییم؛ «عرفان» به معنای قدرشناسی است. برخلاف «علم» که همان دانایی و شناخت است. بنابراین، وقتی از «معروف» و «منکر» صحبت می‌کنیم،

۱. همان؛

۲. سوره یوسف: ۶۲.

۳. همان؛

باید به این نکته توجه داشته باشیم که «معروف» چیزی نیست که فقط به آن علم داشته باشیم، نه، بلکه یعنی در عین حال آن را بپسندم و قبولش کنم.

بنابراین گفته ایم که «معرفت» با «عمل» مقرون است. در حقیقت، عارف کسی است که علم خود را به ایمان داخلی تبدیل می‌کند و ما از آن به «ایمان تسلیم» در مقابل ایمان صرف تصدیق تعبیر می‌کنیم. ایمان تسلیمی با ایمان تصدیقی تفاوت دارد. ایمان تصدیقی، علمی است که قهری است و اختیاری نیست. اگر کسی علم به برهان پیدا کند، علم به مقدمه یک نتیجه‌ای پیدا کرد علم به نتیجه برایش قهری است؛ یعنی اگر فرض کنید شما صدای کسی که می‌شناسیدش را پشت دیوار شنیدید علم به اینکه او پشت دیوار است این دیگر قهری است و تصدیق پیدا می‌کنید که او پشت دیوار است. این شناخت یا علم تصدیقی، اختیاری نیست. آن علمی که اختیاری است علم تسلیمی است که علاوه بر اینکه انسان امر یک آمر را شناخت، خود امر و آمریت آمر را در خود بپذیرد.

لذا می‌فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۱؛ این «یسلموا» یعنی تن بدهند و خاضع بشوند و بپذیرند. این معنی ایمان تسلیمی است. لذا ایمان تسلیمی با ایمان تصدیقی این تفاوت را دارد. معرفت هم با ایمان تسلیمی همیشه همراه است. ایمان تصدیقی معرفت نیست، بله، علم هست، تصدیق هست اما معرفت نیست.

به همین جهت می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۲ این مطالب را میدانند، بینات هم آمده است، تصدیق به نتیجه بینات هم دارند، معجزه را هم دیده اند، لذا تصدیق به رسالت رسول برایش حاصل شده اما تسلیم نه. عرفان که گفته می‌شود، عرفان آن است که با تسلیم همراه باشد. البته تسلیم هم بدون تصدیق ممکن نیست، باید تصدیق باشد تا تسلیم در پی داشته باشد؛ اما لیس کل تصدیق یلازم التسلیم؛ اما کل تسلیم لایکون الا اذا وجد التصديق قبله؛ پس «معروف»؛ یعنی ارزش‌های پذیرفته شده وقتی می‌گوییم «پذیرفته شده»؛ یعنی به عمل گذاشته شده و در عمل منشا رفتارهای جامعه است. این مجموعه ارزش‌های پسندیده و پذیرفته شده را می‌گوییم فرهنگ جامعه؛ بنابراین «عزفنی نفسک» یعنی همین، آنچنان تو را بشناسم که تسلیم امر تو باشم.

یکی از انواع معرفت، معرفت در مقابل جهالت است نه در مقابل جهل. این «یعرفونه کما یعرفون أبناءهم» که گفته می‌شود، چون «یعرفون أبناءهم» در آن هست گفته شده «یعرفونه». در «یعرفون أبناءهم» فرزندانشان را چگونه می‌شناسند؟ آنچنان می‌شناسند که آنها را جزء خودشان می‌دانند. لذا رفتارشان با رفتار ابناءشان منطبق است؛ گفته می‌شود که اینها همان «معرفت» دارند ولی آن اثری که باید بر این «معرفت» بار شود را ندارند. لذا اگر ابناءهم نبود، چه بسا نمی‌گفت «یعرفونه کما یعرفون أبناءهم». چون «یعرفون أبناءهم» را آورد، فرمود «یعرفونه». معرفت باید با معرفت ابناء هماهنگ باشد؛ دقیقاً مثل معرفت فرزندانشان. باید این‌ها هم نسبت به رسول اکرم این چنین می‌شدند، چون می‌دانند که او صادق است و می‌دانند که او از طرف حق است. لذا در قرآن کریم همیشه عذاب‌ها و عقاب‌های الهی متوجه به جهل است که می‌فرماید: «یعرفون نعمت الله ثم ينكرونها» یا آنجا که می‌فرماید «أفنبعمه الله یجحدون».

۱. سوره نساء: ۶۵.

۲. سوره آل عمران: ۸۶.

شان عرفان، عرفانی است که به آن عمل کنند. یعنی هیچ نقطه ضعف و نقطه جهل و ابهامی برایشان نمانده است. شأنش این بوده که به آن عمل کنند و خضوع کنند. با اینکه شأنش این است که به آن خضوع کنند، خضوع نمی کنند، لذا می فرماید «يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها». این «يعرفونها» به این معنی است که «يعرفونها معرفةً كاملةً من شأنها أن يسلموها ويخضعوا لها ولكن لا يخضعون لها».

نکته «أعراف» در «رجال أعراف» در روایت آمده است. این آیه «رجال أعراف» آیه بسیار مهمی است. وقتی فرصت بشود، باید این را باز کنیم. خیلی مسئله و بحث مهمی در آن وجود دارد.

در روایت داریم که این محلی است که ما در آن محل می ایستیم: آن وقت «فلا يدخل الجنة إلا من عرفنا وعرفناه». اینجا «من عرفنا وعرفناه» به معنای این است که به تعبیر ما «خودی» باشد. «من عرفنا وعرفناه» یعنی هم او ما را قبول دارد و هم ما او را. این ها می روند. لذا معرفت، اینطور نیست که بدانیم این اسمش چیست، پدرش کی بوده و چه کار کرده. این مراد از معرفت نیست. معرفتی که اینجا هست یعنی برای ما، خودی هستند. خودی هستند یعنی اینکه مثل ما هستند؛ ما آنها را قبول داریم و آنها هم ما را؛ جزء ما هستند. به این نکته به آن منطقه می گویند «اعراف»؛ یعنی جایی است که معرفت ها آنجا تحقق پیدا می کند. «فلا يدخل الجنة إلا من عرفنا وعرفناه».

در خود آیه این مطلب آمده است. این مطلب که ما می گوئیم همه روایات ائمه اطهار تفسیر قرآن است کلام حقی است واقعاً. در همین آیه ﴿وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾^۱ همین مومنینی که ائمه آن ها را می شناسند، اینها نگه داشته می شود تا کافران هم ببینند. کافران به این ها می گویند مگر شما همانهایی نیستید که در دنیا مذمتشان می کردیم و ما شما را نابکار می دانستیم؟ وقتی این مقابله صورت می گیرد، همین «رجال اعراف» با اینکه طمع دارند وارد بهشت شوند، داخل بهشت نمی شوند. وقتی که این معرفت حاصل شد؛ این تمیز که حاصل شد، بعد آیه می گوید که «قيل ادخلوا الجنة» اجازه ورود داده می شود. من باید این را در خود آیه بخوانم؛ چون آن شیرینی که در آیه هست با این حرف های ما احساس نمی شود. اینکه در روایت داریم که «على حبه جنة امام الانس و الجنة قسيم النار و الجنة»، این خصوصیات در خود قرآن اشاره شده است. یعنی همین قسيم النار و الجنة را خود قرآن گفته. من این آیات را می خوانم برای شما که ببینیم چه می فرماید. با اینکه وقتمان گذشت، اما می ارزد این حرفها. از اینجا شروع می شود: ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَعُوقِبُونَ عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَفُورُونَ * وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾^۲ همین اصحاب الجنة هنوز به بهشت وارد نشده اند. اینکه من این را می گویم چون تفسیرها بد تفسیر شده. اینکه من اصرار دارم این را با همین بیان می گویم، چون به یک شکل دیگری در تفسیر آمده. این شکل درست است. «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» با اینکه طمع داشتند و بهشت حقشان هم هست، با این وجود گفته می شود صبر کنید.

«اصحاب اعراف» همان اهل بیت هستند. «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ» این رجال اعراف به اصحاب الجنة می گویند «سلام عليكم». قرآن می فرماید این اصحاب الجنة هنوز وارد بهشت نشده اند؛ نه اینکه اصلاً وارد بهشت نمی شوند.

۱. سوره اعراف: ۴۶.

۲. سوره اعراف: ۴۴ الی ۴۶.

«لم يدخلوها» با «لا يدخلوها» اینکه می گوئیم در زبان عرب باید دقت شود ثمره اش اینجا ظاهر می شود. اصحاب الجنة هنوز وارد بهشت نشده اند اما طمع دارند. طمع به حق هم دارند. بعد می فرماید: «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱؛ که خدایا ما را به همراه آنها قرار نده. بعد می فرماید که «وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»^۲؛ باید این گفتگو شکل بگیرد.

بعد به آن ضالین مضلین صادین عن سبیل الله می گویند: «قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ» بعد خود آنها می فرمایند: «أَهْؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ»^۳؛ «هؤلاء» اشاره به همان اصحاب الجنة دارد. اصحاب اعراف به گمراهان می گویند: این مومنین همان هایی بودند که شما در دنیا به آنها می گفتید هیچ وقت خدا این ها را به بهشت وارد نمی کند؟ بعد می فرماید: «ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا أنتم تحزنون» این را که گفتند اصحاب الجنة وارد بهشت می شوند. یعنی قسیم النار والجنة اینجا معلوم می شود. بعد از «ادخلوا الجنة» اجازه ورود به بهشت پیدا می کنند. تا اصحاب الاعراف به اصحاب الجنة نگویند «ادخلوا الجنة» وارد بهشت نمی شوند هر چند طمع ورود به بهشت دارند. لذا می فرماید: «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»؛ با اینکه طمع دارند هنوز وارد بهشت نشده اند تا وقتی که این به اصطلاح این گفتگو حاصل شود. همین گمراهانی که در همین دنیا به ماها گفتند که شما راه خدا و رسول خدا را نرفتید و شما بدعت گذاشتید و شما گمراهید.

اصحاب الاعراف قسمت کننده هستند. اینها بهشتی ها را به بهشت وارد می کنند. همین هایی که بهشتی ها را به بهشت وارد می کنند قبل از اینکه بخواهند بهشتی ها را به بهشت وارد کنند، اول به جهنمیان خطاب می کنند و می گویند این بهشتی ها همانهایی هستند که در دار دنیا به آنها می گفتید «لا ينالهم الله برحمه»، حالا ما به همینها؛ یعنی همین بهشتی ها می گوئیم بسم الله «ادخلوا الجنة». چرا قبلش می فرماید «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ»؛ تا به اینجا برسد. می خواهد بگوید تا همین اصحاب الاعراف نگویند «ادخلوا الجنة» همین بهشتی ها وارد بهشت نمی شوند. با اذن اهل بیت صلوات الله تعالی علیهم در بهشت برای بهشتیها باز می شود. سوره اعراف آیات ۴۴ تا ۵۰ خیلی مهم است. حالا این آیه اولش هم جالب است که «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذْنُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ». در روایت داریم که در جنگ جمل، امیرالمومنین علیه السلام گفتند که دنبال جسد طلحه بگردید. طلحه کشته شده بود، روی زمین افتاده بود. جسدش را نشانند و حضرت خطاب به او فرمود: «قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» بعد حضرت فرمود الان می گوید «قالوا نعم» می گوید بله، اما شما نمی شنوید. بعد حضرت فرمود: «الا لعنة الله على الظالمين» کما اینکه در روایت داریم منظور از «مؤذن» که روز قیامت می گوید «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که در روز قیامت سخنگوی اهل بهشت است. خلاصه همان صحنه روز قیامت را حضرت در همین عالم دنیا در جنگ جمل تجسم بخشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. سوره اعراف: ۴۷.

۲. سوره اعراف: ۴۸.

۳. سوره اعراف: ۴۹.